

سنجش مفهوم يك شعر عرفانی و يك شعر فلسفی

از حافظ و والری

دکتر حسینعلی هروی

عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند به عنوان نمونه تفکر عارفانه شرقی، مقایسه می‌کنم.

ابتدا اشارات شعر والری را توضیح میدهم، سپس به مفهوم بیت حافظ می‌پردازم، و آنگاه محتوی فکری آن دو را مقایسه می‌کنم.

چون، با توضیحاتی که عرض می‌کنم روشن خواهد شد که نقطه نظر اشارات طنزآمیز والری در این قطعه شعر مکتب ابد-الیسیم افلاطونی است، ناچار، ابتدا توضیح مختصری در زمینه تفکر این مکتب می‌دهم.

ایده الیسیم - یا فلسفه متعالی افلاطونی معتقد است که

انسان دارای روح است، جهان نیز دارای روح است، روح کوچک

انسان می‌تواند در روح بزرگ جهان (خدا) سهیم شود و آنگاه خود

جزئی از آن گردد. وسیله پیوند روح آدمی با روح بزرگ جهان

دریافت حقیقت است و حقیقت در عالم معنی است نه ماده، پس

اگر روح عالم مادی ظاهر را ترک کند و به عالم حقیقت و معنی برسد

به درجه‌ای از عظمت خواهد رسید که به روح بزرگ جهان متصل شود،

در آن مستحیل و خود جزئی از آن گردد. (۳) ایده الیسیم افلاطونی بقا

و ابدیت روح انبیا را چنین توجیه می‌کند: عدم وجود ندارد و مرکب

از اجزای تجزیه و تحلیل مناصری است که بدن انسان از آنها ترکیب

یافته، نه نابودی آنها، اما چون روح، برخلاف جسم، بسیط

است و از عناصر ترکیب نشده قابل تجزیه نیست و در شکل اصلی

خود باقی می‌ماند.

دیگسیونریکه (۴) ذیل ماده روح، روح جهان را چنین توصیف

می‌کند: «فکر يك روح برای جهان بسیار قدیمی است، آن را در

افکار فیثاغورث میتوان یافت، که شاید از فکر وحدت وجود شرقی

اقتباس کرده باشد. این فکر رابه دو گونه میتوان تفسیر کرد:

یکی آنکه آن را بالاترین حد هستی در نظر گیریم، به مشابه يك

عصر خدائی، چنین دریافتی از این فکر به وحدت وجود

(Pantheisme:)

منتهی میشود. دیگر آنکه از روح جهان يك موجود، يك عنصر

خاص دریافته‌اند که خداوند با واسطه آن بر موجودات اثر می‌گذارد.

این عقیده فیثاغورث و افلاطون است. «افسران فرانسوی گورستان

دربانی نیز ترکیب روح بزرگ را در مصرع اول این قطعه همان

روح جهان افلاطون دانسته‌اند (۵) به نظر بنده نیز جز این نیست،

و مجموع معنی در مصرع‌های بعدی مؤید این نظر است.

Et vous, grande ame, esperez - vous un
Songe

Qui n, aura plus ces couleurs de mensonge
qu, aux yeux de chai et i, or font ici

Chanterez - vous quand sereg vaporeuse ?
allez ; tout fuit , ma presence est poreuse ,

la sainte impatience meurt aussi !

۹۷ و شما، روح بزرگ، در امیدواری هستید

۹۸ که دیگر این رنگهای دروغ را نخواهد داشت

۹۹ که در این جا موج و طلا در چشمان گواشی می‌سازند؟

۱۰۰ وقتی بخار گونه شدید نغمه خواهید سرود؟

۱۰۱ بروید، همه چیز در گریز است، هستی من پررخته است،

۱۰۲ بی‌حوصلگی مقدس نیز خواهد مرد!

And you vast soul, do you hope for
A dream which shall no ionger have
Those Iying Colours Which The Wave And
The Gold Make Here For The Eyes Of
flesh? will you sing when you are vapour ?

Come; Everything passes away; my paesence
is porous; holy impatience Also dies;

چون در معنی و ترجمه این قصیده اختلاف نظر بسیار است ترجمه
انگلیسی قطعه فوق را که با ترجمه فارسی منطبق است نقل کردم.

ترجمه انگلیسی از: The Pinguin Book Of French: ص ۶۴ نقل شده است.

این شعر قسمتی است از قصیده فلسفی گورستان در بانی (۱)

سروده پل والری شاعر معاصر فرانسوی. مجموع قصیده را که ۱۴۴
مصرع است نگارنده شرح و تفسیر و محتوای فکری آن را با

حافظ مقایسه کرده‌ام (۲). و چون هر بند قصیده که از شش مصرع
ترکیب یافته خود بخشی مستقل است و میتواند به تنهایی مورد

بحث قرار گیرد ۶ مصرع بالا را، به عنوان نمونه يك طرز فکر
مادی شاعرانه، با محتوی فکری این بیت حافظ:

گر به زهنکه ارواح برد بوی توباد

شاعر با آوردن (روح بزرگ) که غایت مقصود فلسفه افلاطون است به مجموع افکار این مکتب اشاره می‌کند. باادبطنز آلودی که نشان ناباوری اوست روح خود را، که در آرزوی پیوستن به روح بزرگ جهان است، مخاطب می‌سازد و می‌گوید: «شما در انتظار رسیدن به آن عالم رویائی هستید که در آن عالم از این دوغهای رنگین خبری نیست. دوغهایی که فعل و انفعال موج دریا با طلی خورشید در این جهان برای تماشای چشمان ما می‌سازند. با این فریبه که در سراسر این قصیده والری فعل و انفعالات فیزیکی جهان هستی را اثر بازی خورشید و دریا میدانند (۶) در این جا «موج» را کنایه از «دریا» و «طلا» را کنایه از «خورشید» می‌گیریم. نیز اشاره‌ای را که در کلمه «طلا» نهفته و با دروغ و نیرنگهای زندگی این جهان در همین بیت مناسبت دارد نباید از نظر دور داشت. در مصرع بعدی (۱۰۰) باهمان لحن طنزآلود از روح خود می‌پرسد وقتی مانند بخاری به آسمان رفتید باز همین روح شاعر هستید میتوانید تفرقه سرانی کنید؟»

با طرح این سؤال، والری به این نکته نظر دارد که آنچه برای شاعر عزیز است روح شاعرانه اوست نه وجود یا بقای روح بطور مطلق پس اگر فرضاً بگفته افلاطون ایده آلیست ها عالم ارواح وجود داشته باشد آیا روح شاعر در آن عالم همین روح شاعر پسته او خواهد بود؟ در آن عالم، شاعر پیشگی معنایی خواهد داشت؟ اصولاً در میان ادراخ اختلافی هست یا نه، یکنواخت خواهند بود؟ اگر چنین باشد که آن دیگر روح شاعر پسته والری نیست، روح همسان ربی تفاوت با ارواح دیگر است، و در این صورت اگر ابدیتی هم وجود داشته باشد برای شاعر مطلوب و معنی دار نخواهد بود. پس هم چنانکه شکل ظاهر و صفات ویژه فرد است که در این جهان او را از دیگران ممتاز می‌کند، در نظر والری خصیصه‌های فردی روح اوست که آن را از سایر ارواح مشخص می‌سازد. و چنین است که می‌گوید اگر روح من خصوصیات شاعرانه خود را از کف بدهد هویت خود را از دست داده و دیگر وجودی عدم، بقا یا فضای آن برای من ارزش ندارد.

در مصرع ۱۰۱ می‌گوید هستی من پر رخنه و آفت پذیر است. در این جابه وجود آدمی اشاره می‌کند، که مثل همه چیز دیگر جهان آسیب پذیر و در حال تغییر و تبدل است. در مصرع بعدی می‌گوید نه تنها وجود پر رخنه من مادی است میان می‌رود، بلکه مؤمنان معتقد به ابدیت نیز نابود خواهند شد، حتی بی‌حوصلگی مقدس، یعنی شتابزدگی مؤمنان برای رسیدن به بهشت نیز از میان خواهد رفت.

والری، مطابق روش خود در این قصیده، با یک اشاره تند و سوسه انگیز مباحث مهم را از خاطر ما می‌گذراند. هم چنانکه با آوردن اصطلاح «روح بزرگ» در آغاز قطعه شعر به ایده الیسم افلاطونی اشاره کرده، از کلمه «مقدس» نیز مجموعه معتقدات دینی را در نظر دارد. او که همان دارد مؤمنان به انکاء اعمال مذهبی که انجام داده‌اند برای رسیدن روز جزا رفتن به بهشت موعود شتاب زده‌اند می‌گوید: همه چیز در حال تغییر و تبدل است و مرگ که خود یک عامل تغییر دهنده است نه تنها مؤمن راروانه ديارعدم می‌کند، بلکه آن امید و شتاب و تصور شیرینش را نیز از میان بر می‌دارد. و با جهان بینی مادی که دورترین نقطه دید آن از محدوده این جهانی فراتر نمی‌رود، جز این نمیتوان گفت.

دشواری شرح قصیده در اینست که با تکیه بر این اشارات باریک و گنزدای شاعر فرانسوی چقدر میتوان در زمینه سخن‌پوشی رفت، و اگر در نظر گیریم که گفته‌های حافظ نیز به قصد زینت و بابه مصلحت روزگار، در نوعی دیگر از اشارات و ابهام‌بازی حقیقت و مجاز پیچیده شده دشواری مقایسه این دو معما باهم روشن

میشود. اما به هر صورت در راه این دشواریها گام نهاده‌ایم. چکیده فکر والری در این ۶ مصرع، چنانکه از معنی و تعبیرات اشعار دریافت می‌شود، در مرحله اول نفی ایده الیسم افلاطونی و در مرحله دوم تخطئه این مکتب است حتی در صورت صحت تصورات آن، یعنی طعنه به ابدیت روحی که دیگر روح شاعر نیست.

در مقایسه این طرز فکر با نحوه تفکر حافظ باید گفت: اما شاعر عارف چنین سنگدلانه از بقای وجود خود که با آن پاره‌ای از زمان را، خوش و ناخوش، گذرانده و انس گرفته قطع امید نمی‌کند. زمینه فکری مکتب ایده الیسم افلاطونی را می‌پذیرد. به روح، معنی و ابدیت عشق می‌ورزد، تهذیب نفس را وسیله تعالی روح و وصول به روح بزرگ جهان میداند، به بقای روح و سیر متعالی آن بعد از مرگ عقیده دارد و جاذبه‌ای را که در این سیر متعالی وجود او را به حرکت می‌آورد عشق می‌نامد.

پس حافظ، مثل والری با مردن یکباره در ظلمت عدم فرو نمروده و در نظر او بعد از مرگ از آدمی اثری به جامی ماند که ادامه دهنده حیات این جهانی اوست. گرچه عالم بقائی که تصور می‌کند، چنانکه در سراسر دیوان به روشنی میتوان دید، بهشت و دوزخ مفهومی نیست، اما اصل متعالی و ابدیت را می‌پذیرد. تفاوت جهان بینی او با جهان بینی دینی همان تفاوت میان وحدت وجود است با توحید و اختلاف دید او با والری همان اختلاف دید ما ترالیسم با دید عرفانی است. در نظر حافظ کار جهان به فعل و انفعالات فیزیکی ختم نمیشود بلکه مجموعه جهان دارای روح، معنا و سیر متعالی است. اگر از دیدمادی والری خورشید حاکم عادل جهان خلقت است و خوانین جامد ماده را اجرا می‌کند (۷) در نظر حافظ خورشید هم مثل انسان و هر مخلوق دیگر تنها جلوه گاه روح بزرگ جهان است.

جلوه گاه روح او دیده من تنها نیست. ماه و خورشید هم این آینه می‌گردانند. مرجع ضمیر مجهول از در این بیت همان روح بزرگ افلاطونی است که زیر کانه مود طعنه والری فرار گرفته است. اشارات مکرر به اصطلاحات فلسفه و منطق و ادب انواع یونانی گواه بر آشنائی شاعر شیراز با میراث علمی یونان است. طبعاً این آشنائی از طریق ترجمه‌های عربی بهیول آمده و از این جهت به جرات میتوان گفت که او نیز مثل والری با مکتب افلاطونی آشنائی داشته و در معتقدات ماوراء الطبیعه‌ای خود از آن تأثیر پذیرفته است، و علیهذا دوشاعر مورد مقایسه در بیان افکار ماوراء الطبیعه‌ای خود به مکتب ایده الیسم افلاطونی نظر داشته‌اند.

اصطلاح فلسفی جوهر فرد (۸) اصطلاح منطقی دور و تسلسل (۹) و یازدهم به عنوان رب النوع موسیقی و ریخ رب النوع چنک (۱۰) و بسیاری دیگر از این قبیل گواه بر این آشنائی حافظ با میراث علمی یونان است. در بیت زیر نیز صریحاً از افلاطون به عنوان حکیم یاد کرده است.

جز افلاطون خم نشین شراب سر حکمت به ما که گوید باز (۱۱)
گذشته از این، آنها که ریشه‌های عرفان ایرانی را در اسکار یونانی جستجو کرده صوفی‌رامشقی از سوفیای (Sophia) یونانی دانسته‌اند به ایده الیسم افلاطونی نظر داشته‌اند، آشنائی فارسی زبانان یا محتوی فکری این مکتب - قطعاً از طریق عرفان ایرانی - تا حدیست که هم‌اکنون نیز هر کشش عسادی از آلودگی‌های مادی و شهوی راعشق افلاطونی می‌گویند.

مشابهت بسیار این مکتب با وحدت وجود هندونی مارا متماثل به این نظر میکنند که حکیم یونانی مکتب عرفان هندونی را می‌شناخته و در بیان نظر خود از آن تأثیر پذیرفته است و چون شناخت تفکر هندونی میتواند ما را در درک جهان بینی عرفانی بطور کلی

وحافظ بطور اخص رهنما و روشنگر باشد توضیحی ، درکمال
اختصار ، در آن باره میدهم .

باینکه تعلیمات آیین هندو بسیار متنوع است و در اقلیم
مستعد هندی از این ریشه جنگل انبوهی پدید آمده ، باز میتوان
کلیات ۳ نقطه‌های مشترکی برای معرفی آن یافت.

دین هندو سه اصل عمده را در زندگی این جهانی مورد نظر
قرار میدهد :

Maya , Samsara, Karma

و روشی را که آدمی باید در برخورد با آنها اتخاذ کند مشخص
می‌سازد.

کارما تمایلات و اعمال آدمی در محدوده حیات زمینی است.
هر آنچه از طبیعت جسمانی او سرچشمه میگیرد و ناگزیر به
سوی آن کشیده میشود و در سر نوشت او مقرر گردیده است . اما
وظیفه فرد است که با تزکیه نفس از اینگونه اعمال و تمنیات دنیوی -
شهوت ، تن پروری ، حرص مال و جاه - پرهیز کند تا خود را از
عواقب این کار مابرهاند و در آخرین مرحله با تحمل ریاضت‌های
دشوار نفس بدفترجام را خالص بر سر کند و بر آن مسلط شود ،
چنانکه مرناضیان هند به این مرحله میرسند .

سامسارا تاریخ یا تطور دائمی است که با طبیعت هرجامه
بشری سرشته است ، انسان از لحاظ فردی باید بر کارهای خود
غلبه کند ، جامعه نیز باید سامسارا را اسیر خود گرداند . کوتاه
سخن اینکه آن جاه طلبی‌ها را که در طول تاریخ سبب تجاوز و بروز
حوادث ناگوار میگردد مهار کنند و رفته رفته بر جریان تاریخ
مسلط شود .

مایا نوعی خیال است ، نه خیال بطور مطلق و شاید بتوان آن
را مجازا در برابر حقیقت ، نوعی تصور از جهان هستی منتهی کرد . (۱۲)
از نظرگاه فلسفه هندوئی مجموع جهان مادی و زندگی این جهانی
مایا (مجاز) است نه حقیقت . پس زندگی محسوس مادی (کارما) از
گسترش بی‌پایسته و گمراهی آن (سامسارا) نه تنها حقیقت و معنای
جهان نیستند ، بلکه برده‌ای (۱۳) هستند که حقیقت و معنی را می -
پوشانند و وظیفه دین هندو است که انسان را هدایت کند تا از طریق
عرفان ، یعنی دریافت حقیقت و اشراق قلبی در این برده نفوذ کند ،
از رابشکافد و به حقیقت استوار و لایزال آن سوی پرده دست
یابد . (۱۴)

با اندک دقتی میتوان میان مکتب ابده‌الیسیم افلاطونی و این
افکار و تصورات مکتب هندوئی مشابهت‌هایی اساسی یافت .
به هرحال چه عرفان ایرانی را از فکر هندی ماخوذ بدانیم
و چه از یونانی هر دو مکتب در این معنی اتفاق نظر دارند که
تزکیه نفس و دورماندن از آلودگی‌های جهان مادی نخستین قدم
در راه رسیدن به حقیقت و معنی جهان هستی است .

این دو نظریه زمینه اصلی افکار و تصورات حافظ است ،
بر سراسر دیوان غلبه دارد و به آسانی میتوان نمونه‌هایی از آن
برای مقایسه با جهان بینی مادی‌والری برگزید . ما این بیت را که
در عین حال مضمونی نزدیک به مضمون شعر والری دارد برای مقایسه
در نظر می‌گیریم .

گرچه نزهتگاه ارواح بر دیوی تویاد

عقل و جان گوهر هستی به نثار افشانند

شعر والری را در آغاز گفتار توضیح دادیم اکنون کوشش می‌کنیم
آنچه را که از بیت دشوار پریچ و تاب حافظ میتوان به دست
آورد روشن سازیم ، و چون در طرفین مقایسه ابهامی نماند به سنجش
آن دو می‌پردازیم .

ابتدا کلمات بیت و روابط میان آنها :

نزهتگاه : مکانی مصلحا ، فرح بخشی و خالی از گرفتاری و

تکرانی است .

ارواح : روحهای کوچک انسانی در برابر روح

بزرگ جهان است ، و به همین جهت به صیغه جمع آمده ، در
صورتیکه خدای عرفانی یاد روح بزرگ جهان در حافظ همیشه به
صیغه مفرد تو - اومی آید و به کار بردن نزهتگاه برای ارواح معلوم
میدارد که در نظر حافظ روح انسان در زندگی این جهانی مکانی
منزه و عاری از آلودگی‌ها دارد .

بوبردن : آشنائی مختصر حاصل کردن .

تو : از همان ضمائر سمبولیک حافظ است که گاه فقط
با معشوق زنده ش زیبا از نوع انسان ، و گاه فقط با اصل وحدت
وجود (خدای عرفانی) قابل انطباق است ، و گاه مستعد بدیع
و بسیار گسترده‌ایست که هر دو مفهوم را در بر میگیرد . شاعر که
روح بزرگ را جایگاه پدید آمدن و باز گشتن حقیقت‌ها و زیبایی‌ها
میداند از زیبایی جزء ، یعنی معشوق ، زیبایی کل را اراده می‌کند و به
هر زیبایی از صورت و معنی اطلاق معشوق مینماید . پس تو در این
بیت جان کلام شاعر است . همان معشوق عرفا ، اصل متعالی ،
یا روح بزرگ افلاطونی است .

عقل : حاصل تجربه حواسی آدمی در برخورد با حوادث

این جهانی است ، بنابراین نیروی استدلالی است ، در حدامور این
جهانی . و در نظر حافظ همیشه پروبال این طایر برای پرواز به آن
سوی آسمان ناتوان بوده است :

لو کار خاندای که ره عقل و علم نیست

و هم ضعیف رای فضولی چرا کند ؟

جان : مایه حیات و زندگی .

گوهر : عنصر و در این جا ابهامی هم به مروراید و سنگهای
قیمتی دارد ، به قرینه «به نثار افشانند» .

و خلاصه معنای بیت اینکه : اگرچه جایگاه ارواح کوچک
انسانی (= نزهتگاه ارواح) ، بوئی از روح بزرگ جهان هستی
(= تو) برسد عقل انسان به این معرفت رضا خواهد داد و دیگر
در تلاش اثبات وجود خالق نخواهد بود ، جان نیزه طبع عاشق
حیات است و پرواز از عدم ، دیگر ترسی از نیستی نخواهد داشت
بلکه این هر دو = عقل و جان - عنصر وجود خود را ، به شکرانه این
در یافت (عرفان) نثار می‌کنند .

مفهوم ساده بیت اینکه وقتی انسان با عالم عرفان آشنائی یافت

دیگر در مسائل الهی چون وچرانی کند ، به تسلیم و رضا می‌رسد ،
حیات و نظرش ارزش ندارد ، چه گمان دارد که با مردن تن روح
مراحل تکامل را سپری کند .

از معنای این بیت و ابیات بسیار دیگر حافظ در همین زمینه
معلوم میشود که در نظر حافظ روح کوچک انسان ، از طریق
معرفت به حقایق میتواند به روح بزرگ جهان به پیوندد ، در آن
شریک شود ، و خود جزئی از آن گردد .

علیهذا حافظ ، برخلاف والری روح بزرگ افلاطونی را به
سخره نمی‌گیرد و جهان بینی او با ابده‌الیسیم افلاطونی قابل انطباق
می‌گردد . اگر والری روح بزرگ را به طعنه شما خطاب می‌کند ،
حافظ با صمیمیتی عاشقانه آن را با ضمیر تو واو مخاطب قرار
میدهد ، در توضیح این فکر کوشش دارد و به هر چه خلاف آن است
حمه می‌گندوز ماتریالیسم والری دور میشود . اما چنانکه دیدیم مشکل
والری تنها این نیست که آیا روح بزرگ وجود و معنایی دارد یا نه ؟
بلکه این نیز هست که اگر فرضا روح کوچک او به روح بزرگ جهان
هستی ملحق شود آیا همین ذوق و روحیه این جهان را در خود تنگ خواهد

داشت با چیزی همسان و بی اختلاف با سایر ارواح نظیر روح بک کاسبر
کشاوری خواهد شد. نکته را با این سؤال طرح کرده است: وقتی
بخارگونه شدید نغمه خواهید سرود (۱۵) کوالری از توقف روح خود
در یک مرحله حتی ابدیت خسته میشود ، یکنواختی و همسانی
روح خود را با سایر ارواح از دست رفتن هویت آن میداند، اما
برای شاعر عارف این مشکل وجود ندارد، زیرا او معتقد به اصل
متعالی است، یعنی گمان دارد که روح او بعد از فرقتن دائماً
در حال تغیر و تبدل و طی مراحل تعالی است.

از جهت تاثیر مفاهیم این دو شعر در روح آدمی باید
گفت:

آینده نگری غریزه فطری آدمی است و آینده ، از لحظه دیگر
در زندگی این جهانی ما آغاز میشود و تا بی نهایت، در زمانهای بعد
از مرگ ادامه دارد. پس هر نوع فکر ماوراء الطبیعه ای نیز نوعی
آینده نگری آدمی است : نگریستن به آینده های بسیار دور آن
سوی حیات. و در آخرین تحلیل خواهش بیشتر نه گذشت بیشتر.
چنین است که هر طرز تفکری که وجود این آینده را تصدیق کند و
اخبار آرام بخشی از آن بدهد مطلوب انسان است و هر طرز فکری
که آن را نفی کند خلاف تمنای فطرت و سبب یاس و خشم او است.
اما اگر آینده های دوری که حافظ مجسم میسازد از دریچه عقل
این جهانی قابل رویت نیست چه بالا؟ هیچ مرحله از جهش حیات
انسانی از پیش برای او قابل رویت نبوده ، چنانکه زندگی امروزی
او نیز پیش از تولد برایش قابل تصور نبوده است . عمقی که در
اشعار حافظ احساس می کنیم تاثیر چشم انداز های است که از این
آینده های دور برای ما ترسیم می کند.

لذتی که از نغمه های شاعرانه او می بریم اثر مرده های امید
بخش است که برای وصول به زیباییهای سرمدی به ما میدهد.

حواشی

۱ - L- Cimetiere Marin

۲ - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید، به مقالات زیر

شماره ۲، ص ۱۱۵ - ۱۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۳ - رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

(سعدی)

۴ - D ic Tionnaire Quillet, 1965

۵ - يك به لاگارد میشارد ،

یادداشت ۴۳، ذیل صفحه ۳۲۸ این کتاب چنین است : «ردایده -
الیم افلاطونی است یعنی : روح بزرگ (با تمنیات بی نهایتش)
نمی تواند امیدوار باشد برای ورود به جهان مطلق معنی ، که تنها
واقعیت است ، قلمرو ظاهر را ترک کند.»

۶ - يك به بند اول تصبیده . همان کتاب، ص ۲۲۵

۷ - مصراع های سوم و چهارم همین تصبیده : «ظهر عادل
انجا از آتش میسازد دربارا، دریای همیشه از نو آغاز شده را»

۸ - بعد از تم نبود شایبه در جوهر فرد
که دهان تو بدین نکته خوش استدلالیست

۹ - ساقیا در گردش شاعر عمل تا به چند
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش

۱۰ - بیاور می که نتوان شد زمکر آسمان این
به لب زهره چنگی و بهرام سلجشورش

۱۱ - بعضی تصور کرده اند حافظ در این بیت افلاطون را با دیوژن خم
نشین اشتباه کرده ولی چنین نیست. خلاصه معنای بیت اینست که:
دیوژن خم نشین را به حکمت قبول ندارم بلکه شراب خم نشین
حکیم است ، حکیمی در حد افلاطون !

۱۲ - پیشوایان دین هندو به مترجمان خارجی اعتراض
کرده اند که چرا ما را در زبانهای خارجی بطور ساده ، «خیال»
ترجمه کرده اند !

۱۳ - در همین زمینه است بیت حافظ :

حجاب چهره جان میشود غبار تنم
خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

۱۴ - این توضیح مختصر را که میان دو گیومه آمده از کتاب
W. C. Smith Islam in Modern History

نقل به معنی کرده ام. کار ترجمه فارسی کتاب فوق را نگارنده به
پایان رسانده ام و چند سالی است که در چاپخانه دانشگاه زبر

چاپ است.